

یک ماه پر از تشنجات سیاسی

جمهوری اسلامی، یک ماه گذشته را با تشنجات شدید درونی سپری کرد. در طول این یک ماه، روزی نبود که سران و ارگان‌های رژیم، درگیر اختلافات و کشمکش‌های سیاسی حاد و جدی نباشند.

وقتی که نزاع و اختلاف درونی هیئت حاکمه به نقطه‌ای رسید که خامنه‌ای و احمدی‌نژاد به تقابل و رودرویی علنی کشیده شدند، آشکار بود که از این پس اختلافات، چنان ابعادی به خود خواهد گرفت که دیگر کنترل آن از دست تمام باندها و حتی شخص خامنه‌ای خارج خواهد شد.

احمدی‌نژاد، بالاخره پس از گذشت نزدیک به دو هفته، به اعتصاب و بست‌نشینی خود پایان داد، بدون این که کمترین مسئله‌ی مورد اختلاف حل شده باشد. در جریان این درگیری، تبعیت از ولی فقیه که تمام باندهای حکومت، به پاسداری از آن سوگند می‌خورند، عملاً زیر سؤال رفت.

احمدی‌نژاد تا پس از پایان بست‌نشینی اش، اجازه نداد که وزیر اطلاعات منصوب ولی فقیه در جلسات هیئت دولت شرکت کند. پس از آن که با تهدید و یا تمنا، حضور وی را در جلسات هیئت دولت پذیرفت، هیچ‌گاه موافقت رسمی و علنی خود را اعلام نکرد. گویی که می‌خواهد با زبانی ناگفته اعلام کند، وزیر اطلاعات نه به عنوان وزیری از کابینه‌ی خود، بلکه صرفاً به عنوان نماینده‌ی مستقیم خامنه‌ای در جلسات هیئت دولت شرکت می‌کند.

بعید به نظر می‌رسد که با توجه به مناسبات خامنه‌ای و احمدی‌نژاد در طول ۶ سال گذشته، تأیید و تمجیدهای متقابل و حمایت‌های همه‌جانبه‌ی خامنه‌ای، در حالی که دو سال پیش‌تر به پایان دوره‌ی ریاست جمهوری احمدی‌نژاد باقی نمانده است، مسئله‌ی وزیر اطلاعات، از چنان اهمیتی برخوردار باشد که بتواند این مناسبات را به کلی در هم بریزد، تا جایی که احمدی‌نژاد را به نافرمانی از ولی فقیه وادارد. آن‌ها تا پیش از این، مسایلی از این مهم‌تر را پشت پرده حل کرده بودند، بدون آن که علنی شود و یا شکلی چنین حاد به خود گیرد.

حقیقت این است که بروز علنی تضاد و اختلاف بر سر عزل و نصب وزیر اطلاعات، صرفاً نمود بیرونی تضادها و تناقضات عمیق‌تری است که جمهوری اسلامی همواره با آن‌ها روبرو بوده، مستقل از خواست و اراده‌ی گروه‌ها و جناح‌های درونی هیئت حاکمه، آن‌ها را به رویارویی و درگیری با یکدیگر سوق داده و در یک مرحله‌ی معین نیز مستقیماً به نزاعی انجامیده است که طرف اصلی آن، بالاترین مقام در جمهوری اسلامی، ولی فقیه است. در این مرحله، هر مسئله‌ای نیز می‌تواند به توجیه و

زندانی سیاسی آزاد باید گردد

خبر انتقال زندانیان زن گوهردشت کرج به زندان قرچک ورامین، گزارشات منتشر شده از وضعیت ضد انسانی حاکم بر زندان کارون اهواز، گسترش پدیده تجاوز به زندانیان جوان و پخش مواد مخدر در میان محکومین جرایم عادی، کشتار زندانیان قزلحصار در ۲۴ اسفند ۸۹، اعتصاب غذای زندانیان سیاسی گوهر دشت کرج در اعتراض به وضعیت نامناسب زندان و نیز انتشار ده‌ها خبر دیگر مبنی بر شرایط ضد

مسئله‌ی فلسطین و مبارزات مردم آن برای داشتن کشور و دولتی مستقل از همان روز نخست اشغال این کشور و بیرون راندن مردم از سرزمین خود، به معضلی بین‌المللی تبدیل شد. مبارزات مردم فلسطین که اکنون بیش از نیم قرن قدمت پیدا کرده است بیش از گذشته به مسئله‌ای جهانی تبدیل شده است. به همین جهت هر بار که تحولی در چارچوب مسئله‌ی فلسطین رخ می‌دهد، نظرها و توجهات به سوی آن جلب می‌

فراز و فرود جنبش اعتراضی معلمان

هر سال در آستانه روز معلم (۱۲ اردیبهشت) و در گرمی‌داشت این روز، از سوی برخی از تشکل‌های صنفی معلمان بیانیه‌هایی صادر می‌شود و مطالبات معلمان نیز در آن طرح می‌گردد. دستگاه سرکوب و امنیتی رژیم نیز هربار در حول و حوش این روز و به قصد ارباب معلمان، بر شدت اقدامات سرکوبگرانه خود علیه آن‌ها و فعالان تشکل‌های صنفی معلمان می‌افزاید. در سال جاری نیز علیرغم احضار و بازداشت و محاکمه‌ی شمار زیادی از این فعالان در شهرهای مختلف، "کانون صنفی معلمان تهران (طیف صنفی)" با صدور بیانیه‌ای به استقبال روز معلم رفت و بار دیگر به طرح مطالبات معلمان پرداخت. کانون صنفی معلمان تهران (طیف صنفی) در بیانیه خود، ضمن انتقاد نسبت به پاره‌ای از برنامه‌های دولت در آموزش و پرورش، از جمله خواستار تحقق مطالبات زیر گردید:

سرنوشت زنان در جمهوری اسلامی

مکانی خلوت می‌خوانیم. یا از عقرب سیاه و سعید حنایی که اولی‌سی‌زن و دختر را دزدید و بی‌رحمانه مورد تجاوز قرار داد، اما دادگاه‌های اسلامی تاکنون از مجازات او که در زندان قاری قرآن شده، طفره رفته و تا اینجای کار او را تبرئه کرده‌اند؛ و دومی ۱۶ زن را در مشهد با سلاح "نهی از منکر" مورد تجاوز قرار داد و کشت و چه بسیارند از این عقرب‌ها و خفاشان شب (۱). سرزمینی که در هر کوی و برزن آن، خبر خودسوزی، یا قتل زنی و یا ده‌ها مصیبت دیگر که خدای آسمان برای زنان خواسته است،

خبر کوتاه بود. پرستار جوانی که به دلیل بدحجابی از بیمارستان امام حسین در تهران اخراج شده بود، پس از تلاش‌های بی‌نتیجه برای بازگشت به کار، با قرص برنج خودکشی کرد و تلاش همکاران سابق او در بیمارستان برای نجات جان وی بی‌ثمر ماند. مرگی که بیمارستان را سیاهپوش ساخت، سیاه به سیاهی حجاب. این خبر کوتاه اما عمقی بسیار دارد، به ژرفنای حیات جمهوری اسلامی، به ژرفنای درد مادران و دختران در ایران تحت حاکمیت ارتجاع اسلامی. سرزمینی که هر روز در صفحات روزنامه‌های‌اش خبر پیدا شدن جسد زنی را در

خلاصه‌ای از اطلاعیه‌های سازمان

یک ماه پر از تشنجات سیاسی

دستاویزی برای بروز این درگیری تبدیل شود. تقابل و درگیری احمدی نژاد و خامنه‌ای بر سر وزیر اطلاعات نیز در همین چهارچوب قرار دارد.

احمدی نژاد که همواره فرمانبردار و گوش به فرمان خامنه‌ای بود، آدمی نبود که روزی بخواهد از دستورات خامنه‌ای سرپیچی کند و بر سر عزل و نصب وزیر اطلاعات که به خوبی می‌دانست در زمره‌ی وزرای برگمارده‌ی مستقیم خامنه‌ای در کابینه است، وارد یک کشمکش و درگیری با او شود. اما آن‌چه که همین آدم را مستقل از خواست و اراده خودش، در شرایطی معین وارد این درگیری می‌کند، تناقضات و بن‌بست‌های جمهوری اسلامی و بحران‌هایی است که مدام بازتولید و تشدید می‌شوند. ماجرای که از همان آغاز موجودیت جمهوری اسلامی در ایران شکل گرفته، تا به امروز، ادامه یافته و تا وقتی که این رژیم موجودیت داشته باشد، ادامه خواهد یافت.

جمهوری اسلامی بنا به ماهیت بورژوازی و خصلت مذهبی‌اش هیچ‌گاه قادر نبوده، تضادهایی را که جامعه ایران با آن درگیر است و همین تضادها، به انقلاب علیه رژیم شاه انجامیدند، حل کند، یا تخفیف دهد. لذا این تضادها ضرورتاً به تشدید بحران‌های اقتصادی - اجتماعی و سیاسی می‌انجامند. بحران‌ها در درون طبقه حاکم بازتاب می‌یابند، اختلاف و تضادهای درونی را تشدید می‌کنند و به درگیری‌ها و بحران‌های مداوم در درون هیئت حاکمه می‌انجامند.

این که چرا جمهوری اسلامی حتا قادر به تخفیف این تضادها و بحران‌ها نیست، بلکه بالعکس پیوسته آن‌ها را تشدید می‌کند و همواره با بن‌بست روبرو می‌گردد، مهم‌ترین دلیل و علت آن در خود جمهوری اسلامی به عنوان یک دولت مذهبی قرار دارد.

تضادهای جامعه سرمایه داری، اگرچه در چهارچوب همین نظم حل شدنی نیستند، اما می‌توانند موقتاً تخفیف یابند. روشن است که راه حل این تخفیف نیز بورژوازیست.

جمهوری اسلامی هم البته بنا به ماهیت بورژوازی خود همواره کوشیده است، چنین راه حل‌هایی را در دستور کار قرار دهد، اما خصلت مذهبی دولت، مستقیم و غیر مستقیم به عامل ترمزکننده‌ی در برابر این راه حل‌ها تبدیل شده است. لذا این راه حل‌ها یا نمی‌توانند به مرحله‌ی اجرا درآیند و یا به نتیجه نمی‌رسند. سیاست‌ها با شکست روبرو می‌شوند و پیوسته به بن‌بست می‌انجامند. همین بن‌بست هاست که به درگیری‌های حاد و تصفیه‌های درونی مداوم می‌کشد که جمهوری اسلامی همواره با آن‌ها روبرو بوده است.

اصل و منشأ ماجرای نزاعی که میان احمدی نژاد و خامنه‌ای رخ داده و به شکل اختلاف بر سر وزیر اطلاعات نمود پیدا کرد در همین بن‌بست است. همان‌گونه که در مورد بازرگان، بنی‌صدر، موسوی، رفسنجانی و خاتمی چنین بود.

احمدی نژاد تصور می‌کرد که با تمرکز هر چه بیش‌تر قدرت در دستگاه اجرایی و در دست خود، و تابع کردن ارگان‌ها و نهادهای دیگر

نه فقط نظر مجلس، بلکه شورای نگهبان را هم نپذیرفت و آن‌گونه که خود می‌خواست، عمل کرد. مجلس به کار بی‌سابقه‌ای دست زد و با ارسال نامه‌های جداگانه به وزرا از آن‌ها خواست که از اجرای تصمیمات هیئت دولت بر سر این ادغام‌ها خودداری کنند و هیچ دخل و تصرفی در وزارتخانه‌های دیگر نداشته باشند.

از درون این درگیری و بحران، نشانه‌های یک هرج و مرج پدیدار شده بود که خامنه‌ای بار دیگر ناگزیر به مداخله‌ی مستقیم شد. لاریجانی و احمدی نژاد را به نزد خود فراخواند، تا قضیه را فعلاً در همین نقطه متوقف سازد. اما او اکنون پس از نافرمانی مستقیم و علنی احمدی نژاد، چه کاری می‌توانست انجام دهد که او را وادار به پذیرش تصمیم مجلس و شورای نگهبان کند؟ او فقط یک راه داشت، تهدید به برکناری احمدی نژاد که آن هم در شرایط کنونی به نفع جمهوری اسلامی نیست. لذا چاره دیگری نداشت جز این که به رئیس مجلس و شورای نگهبان‌اش بگوید، بر سر این مسئله کوتاه بیایید.

مجلس، یک بار دیگر رسوایی خود را جار زد. باز هم در عمل نشان داده شد که مجلس در جمهوری اسلامی، هم‌چون رئیس جمهوری، جز عروسک‌های خیمه‌شب‌بازی نیستند. نشان داده شد در کشوری که دیکتاتوری مطلق العنان ولی فقیه حاکم است و تمام ارگان‌ها و نهادها، سران و مقامات دولتی، باید تابع بی‌چون و چرای ولی فقیه باشند، "کشور حساب و کتاب" ندارد. رئیس به اصطلاح مجلس و نمایندگان آن، اکنون تحقیر شده باید سرشان را به زیر افکنند و به زبان بی‌زبانی بگویند، تمام آن‌چه را که در این یک هفته بر سر غیر قانونی بودن اقدامات احمدی نژاد و اجرای تصمیمات و دستورات مجلس گفتند، جز یک مشت حرف‌های پوچ چیزی از کار درنیامده است. وزاری که ظاهراً به دستور مجلس قرار نبود به خانه‌های خود بازگردند، اکنون به دستور احمدی نژاد به خانه‌های خود بازگشته‌اند. دخل و تصرفی که قرار نبود در وزارتخانه‌های ادغامی صورت بگیرد، اکنون به دستور احمدی نژاد انجام گرفته است. با این همه هنوز یک نکته از این اختلاف ناروشن باقی مانده است. آیا احمدی نژاد وزرای وزارتخانه‌های ادغامی را برای رفع و رجوع شکل ظاهری قضیه برای گرفتن رأی اعتماد به مجلس معرفی می‌کند یا نه؟ آخرین موضع‌گیری وی نشان داد که به دشواری زیر پذیرش آن خواهد رفت. عجلتاً سرپرست‌هایی که تعیین کرده است "دخل و تصرف" را انجام خواهند داد و نتیجه‌ی نهایی هم وابسته به اوضاع در چند ماه آینده خواهد بود. همان‌گونه که بر سر عزل و نصب وزیر اطلاعات، مسئله حل نشد، بلکه مسکوت ماند، دعوی مجلس و دولت نیز بر سر ادغام وزارتخانه‌ها حل نشده باقی ماند. فقط لحظه‌ای مسکوت مانده تا بار دیگر به درگیری شدیدتری منجر شود.

اختلافات و درگیری‌های درونی جمهوری اسلامی، راه حل قطعی ندارد. اکنون با تشدید بحران‌های همه‌جانبه‌ی رژیم، این اختلافات جبراً می‌باید به درگیری‌های حادث‌تری بیانجامند. در پی هر اختلاف، اختلافات جدیدی سر بر آورد و به حادث‌ترین درگیری‌ها شکل دهند. ریشه معضلات جمهوری اسلامی در بن‌بست‌هایی است که مدام با آنها رو به رو است، اما قادر نیست آنها را از سر راه بردارد.

جمهوری اسلامی می‌تواند بر این بن‌بست غلبه کند. بنابراین نخست برای برداشتن مانع مجلس دست به کار شد. در واقعیت اما علت بن‌بست نه در مجلس بلکه در ذات جمهوری اسلامی بود. نتیجه‌ی کار او به جای حل مشکل، تشدید اختلافات و درگیری میان مجلس و کابینه و در نتیجه بحرانی‌تر ساختن وضعیت رژیم بود. همین ماجرا به درگیری با دستگاه قضایی رژیم انجامید. اختلافات باز هم تشدید شد و تمام مشکلات لاینحل باقی ماند. اکنون دیگر فقط این مانده بود که کار به درگیری مستقیم خامنه‌ای و احمدی نژاد هم بیانجامد. توجیه و دستاویزی هم برای آن پیدا شد. عزل و نصب وزیر اطلاعات. احمدی نژادی که فرمان‌بردار ولی فقیه بود، در حالی که می‌دانست عزل و نصب وزیر اطلاعات، نه در شکل صوری و رسمی، بلکه در واقعیت، در حیطه‌ی اقتدار او نیست، وزیر اطلاعات را برکنار کرد. خامنه‌ای هم بی‌درنگ او را در سمت قبلی خود ابقا نمود. ماجرا به همان نقطه‌ای انجامید که مستقل از خواست و اراده دو طرف، می‌بایستی به آن بیانجامد. بر ملا شدن اختلاف و درگیری میان دو طرف نزاع. زمینه برای درگیری‌ها در سطحی وسیع‌تر فراهم شد.

احمدی نژاد به اتهام تخلف از دستور ولی فقیه زیر شدیدترین حملات گروه‌های رقیب قرار گرفت. درگیری تا به آن حد تشدید شد که تهدید برکناری وی نیز در دستور کار رژیم قرار گرفت. این تهدیدات اما به درگیری، کشمکش و افشاکگری پایان نداد، بلکه بالعکس آنها را تشدید کرد و تمام سران و ارگان‌های رژیم را وارد صحنه‌ی نزاع کرد، تا یکدیگر را بیش از گذشته رسوا و بی‌اعتبار کنند.

هنوز دعوا بر سر اعتصاب و بست نشینی احمدی نژاد ادامه داشت که نزاعی دیگر بر سر ادغام وزارتخانه‌ها شکل گرفت و بر اختلافات موجود افزوده شد. در جریان این اختلاف نشان داده شد که بحران و در هم ریختگی درونی جمهوری اسلامی به نقطه‌ای رسیده است که نه فقط هیچ‌یک از ارگان‌ها و نهادهای جمهوری اسلامی، اعتباری برای یکدیگر قائل نیستند، بلکه علناً برای فروپاشی یکدیگر اقدام می‌کنند. یک هفته‌ی تمام، گروه‌های رقیب احمدی نژاد، مجلس را به تریبون حملات پی در پی علیه وی تبدیل نمودند، تا او را به تبعیت از خود بر سر مسئله ادغام ۸ وزارت خانه وادارند. اما احمدی نژاد که چند روزی پیش از آن در برابر بت اعظم‌اش نافرمانی کرده بود، دیگر کم‌ترین توجهی به خواست مجلس نکرد.

رئیس مجلس رسماً تصمیمات احمدی نژاد را غیر قانونی اعلام کرد و از وزرای کابینه خواست که این تصمیمات را اجرا نکنند و وزرای برکنار شده به کار خود ادامه دهند. او گفت: "ادغام وزارت خانه‌ها بدون تصویب مجلس غیر قانونیست. وزارتخانه‌های ادغامی موظف به ادامه کار خود هستند. کشور حساب و کتاب دارد و کسی نمی‌تواند با رأی اعتمادی که گرفته به خانه خود برود. مسئولین برخی از وزارتخانه‌ها که هنوز رأی اعتماد نگرفته‌اند، حق دخل و تصرف در اموال و دستورات را ندارند."

شورای نگهبان به یاری مجلس آمد تا احمدی نژاد را به تبعیت از مجلس وادارد، اما نظر شورای نگهبان هم بی‌اعتبار از کار درآمد و احمدی نژاد،

زندانی سیاسی آزاد باید گردد

انسانی حاکم بر زندان های جمهوری اسلامی، یک بار دیگر موضوع زندان و نگرانی از سرنوشت زندانیان را به بحث روز جامعه تبدیل کرده است. زندان یکی از آشکارترین نمادهای جور و ستم در نظام های طبقاتی است. اگرچه نظام های استبدادی از زندان به عنوان یکی از ابزار های متعارف سرکوب توده ها سود می برند، اما این نماد سرکوب و به بند کشیدن انسان ها، در حاکمیت ننگین جمهوری اسلامی ابعاد فاجعه باری به خود گرفته است. اعمال شکنجه، تجاوز، عدم امنیت و کشتار زندانیان در زندان های جمهوری اسلامی، آنچنان وسیع و گسترده است که از این منظر، قابل قیاس با هیچ یک از نظام های استبدادی حاکم بر دیگر کشورهای جهان نیست.

بیش از سه دهه است که توده های مردم ایران، زیر سیطره رژیم سرکوبگر جمهوری اسلامی قرار گرفته اند. این رژیم که بر بستر ارتجاع دینی حاکمیت یافت، از همان روزهای نخست قدرت گیری، به سیاست سرکوب و اعمال خشونت عریان در جامعه روی آورد. نظام سیاسی حاکم بر ایران به دلیل خصلت دینی اش، در مقابل مطالبات اولیه فردی و اجتماعی توده های مردم ایران قرار گرفت. کارگران، زنان، جوانان، دانشجویان، نویسندگان و دیگر اقدار جامعه که برای کسب آزادی، برابری، رهایی زندانیان سیاسی و تحقق یک زندگی انسانی به انقلاب روی آوردند، پس از سرنگونی نظام دیکتاتوری و سلطنتی حاکم بر ایران، با هیولایی به نام جمهوری اسلامی مواجه شدند. نظامی که نه تنها به هیچ یک از مطالبات آزادی خواهانه و برابری طلبانه توده های مردم ایران وقتی نگذاشت، بلکه به دلیل تناقض آشکار ارتجاع دینی اش با مجموعه آزادی های فردی و اجتماعی، از همان فردای قیام ۲۲ بهمن ۵۷، کشتار و سرکوب عریان توده های مردم ایران را در راس برنامه های خود قرار داد.

رژیم جمهوری اسلامی، با به کارگیری همه ابزارهای کهن و مدرن سرکوب در مقابل خواست های دموکراتیک مردم قرار گرفت. توده هایی که برای رهایی از ستم، اختناق و دست یابی به آزادی و برابری، انقلاب کرده بودند، مجدداً با شرایطی به مراتب خفقان آمیزتر از گذشته روبرو شدند. توده هایی که با طنین همگانی شعار "زندانی سیاسی آزاد باید گردد"، جهت آزادی زندانیان سیاسی مبارزه کردند، خود بیش از گذشته اسیر زندان و بند شدند. زندان، دوباره به یکی از متعارف ترین ابزارهای به بند کشیدن توده

ها و فعالان سیاسی- اجتماعی تبدیل گشت. دستگیری، شکنجه، تجاوز و کشتار زندانیان، به امری سازمان یافته در خدمت سیاست سرکوبگرانه رژیم حاکم قرار گرفت. حتا بسیاری از مدارس نیز به زندان تبدیل شدند.

طی بیش از سه دهه از حاکمیت ارتجاع دینی جمهوری اسلامی، زندانیان همواره با شکنجه، تجاوز و کشتار روبرو بوده اند. ابعاد سرکوب و کشتار زندانیان سیاسی در زندان های جمهوری اسلامی، آنچنان وسیع و فاجعه بار بوده است که موضوع زندان و سرنوشت زندانیان، به یک امر عمومی و همگانی در جامعه تبدیل شده است. هر اتفاق غیر متعارف در درون زندان، به سرعت در میان کنشگران سیاسی-اجتماعی بازتاب بیرونی می یابد و خانواده های زندانیان را در نگرانی و التهاب فرو می برد. التهاب جامعه، حساسیت نیروهای سیاسی، نهادهای بین المللی و نگرانی عمیق خانواده های زندانیان سیاسی نسبت به سرنوشت فرزندان دربندشان، ریشه در ماهیت رفتارهای جنون آمیز و سرکوبگرانه جمهوری اسلامی در درون زندان ها دارد.

شرایط حاکم بر زندان و موقعیت زندانیان سیاسی، همواره آینه شفافی از وضعیت سیاسی حاکم بر کشور است. زندانیان سیاسی، همواره اولین قربانیان وحشیگری های مجموعه دستگاه قضایی کشور هستند، که معمولاً با تشدید بحران های درونی رژیم در شرایط وخیم تری قرار می گیرند. اگرچه زندان های جمهوری اسلامی، همیشه نا امن بوده و در طی بیش از سه دهه از حاکمیت سرکوبگرانه این رژیم، هیچ دوره ای را نمی توان یافت که شکنجه و اعدام متوقف شده باشد، اما در دوره های معینی که رژیم جمهوری اسلامی با بحران درونی و مبارزات رو به رشد توده های مردم مواجه شده است، به همان نسبت شکنجه، تجاوز و کشتار زندانیان نیز، ابعاد فاجعه بارتری به خود گرفته است.

نمونه های مشخص آن، شکنجه، تجاوز و اعدام گسترده اعضا و هواداران سازمان های کمونیست، نیروهای مبارز و فعالان اجتماعی در سال های نخست دهه ۶۰، کشتار جمعی زندانیان سیاسی در مرداد و شهریور ۶۷ و نیز تشدید شکنجه و تجاوز به زندانیان بعد از انتخابات فرمایشی دهمین دوره ریاست جمهوری در خرداد ماه سال ۸۸ است، که تا کنون نیز ادامه دارد.

اگر شکنجه، تجاوز و کشتار بی امان زندانیان سیاسی در دهه ۶۰، آنچنان که می بایست در همان سال های وقوع جنایت، به

حد کافی انعکاس بیرونی نیافت، در عوض، طی دو سال گذشته به یمن حضور مبارزاتی مردم در خیابان ها، ارتباطات جمعی ماهواره ای، گسترش شبکه های اینترنتی و نیز تشدید بحران و اختلافات درونی هیات حاکمه، تشنت رسوایی جمهوری اسلامی از بام به زیر افتاد.

پخش فیلم های کشتار و جنایات صورت گرفته در زندان کهریزک، شرایط غیر انسانی و طاقت فرسای این زندان، ماجرای تجاوز به زندانیان و به قتل رسیدن حداقل چهار زندانی توسط بازجویان شکنجه گر، نظام ارتجاعی حاکم را رسوای عام و خاص کرد. ماجرای کهریزک تمام پلشتی و کثافات درونی جمهوری اسلامی را به یک باره در معرض دید همگان گذاشت. کهریزک نماد شکنجه، تجاوز و سرکوب زندانیان در تابستان ۸۸ است.

با وجود اینکه موضوع زندان و زندانیان سیاسی همواره از مسائل حساس درون جامعه است، اما، علنی شدن ماجرای کهریزک و آشکار شدن گوشه هایی از جنایات مکرر جمهوری اسلامی حساسیت و پیگیری خانواده زندانیان نسبت به سرنوشت فرزندان زندانی شان را دو چندان کرده است. با پیگیری و حساسیت خانواده های زندانیان در سال های اخیر، مجموعه سازمان های مدافع حقوق بشر، نهادهای بین المللی، سازمان های سیاسی و فعالان اجتماعی در داخل و خارج کشور نیز، با جدیت و حساسیت بیشتری نسبت به سرنوشت زندانیان و اکنش نشان داده اند.

از این رو، طی دو هفته اخیر، خبر انتقال ۱۵۰ تن از زندانیان گوهر دشت کرج به زندان قرچک ورامین، حجم وسیعی از اخبار سایت ها و گزارشات خبری را به خود اختصاص داده است. عدم امکانات لازم، شرایط وخیم زیستی و غیر بهداشتی زندان قرچک، هم اکنون بیشترین نگرانی را در اذهان عمومی، نیروهای آزادی خواه، سازمان های سیاسی و به طور اخص خانواده زندانیان ایجاد کرده است.

طبق اخبار منتشر شده، شرایط زیستی و بهداشتی زندان قرچک ورامین، بسیار وخیم توصیف شده است. صدها زندانی زن را در یک سالن سرپوشیده بزرگ که فاقد هرگونه امکانات بهداشتی است، جای داده اند. در این سوله بزرگ که از آن به عنوان زندان قرچک نام برده می شود، زندانیان به همان توالی می روند که در آن ظرف می شویند.

بر اساس نامه ای که خانواده های این زندانیان منتشر کرده اند، حدود ۶۰۰ زندانی زن با اتهام های مختلف در زندان قرچک نگهداری می شوند. زندانیان در یک سالن بدون تخت، بدون امکانات ابتدایی زندگی و

زمینه های آشتی گروه های فلسطینی

گردد. از همین دیدگاه است که باید به بررسی آشتی اخیر گروه های اصلی متخاصم فلسطینی، فتح و حماس، پرداخت و دید که توافق آن ها در چه بستری صورت گرفته است و دلایل چیست؟ آیا این آشتی به نفع مردم است و مردم رنج دیده فلسطین طرفی از آن خواهند بست یا نه؟

روز هفتم اردیبهشت خبر رسید که حماس و فتح در قاهره، پایتخت مصر، در بیانیه ای اعلام کردند که به "آشتی ملی" رسیده اند و بر همین اساس به تشکیل دولت واحد انتقالی تا برگزاری انتخابات دست خواهند زد. اختلافات فتح و حماس چهار سال پیش از آن چنان بالا گرفت که عملاً به اصطلاح دو دولت در کرانه ی باختری رود اردن به رهبری فتح و در نوار غزه به رهبری حماس به وجود آمدند.

حضور وزیر خارجه و رئیس سازمان اطلاعات مصر در طی مراسم امضای پیمان آشتی بین گروه های متخاصم فلسطینی نشانگر این مهم است که هیئت حاکمه ی جدید این کشور که پس از سقوط حسنی مبارک امور را به دست گرفته در نزدیکی این گروه ها دخیل بوده است. البته پیش از آن هم، مصر برای آشتی دو گروه فلسطینی اقداماتی را کرده بود که همگی بدون نتیجه مانده بودند. در آن دوران نه در مصر مردم به پا خاسته بودند و نه در سوریه که مقر اصلی سران بلندپایه حماس است مردم علیه رژیم بشار اسد دست به شورش زده بودند. به هر حال امضای آشتی ملی بین حماس و فتح با بازگشایی مرز رفح بین مصر و غزه همراه شد. از آن جایی که تحریم ها به ویژه بستن کامل غزه از سوی اسرائیل کار را به گرسنگی مردم آن کشانده است، بازگشایی این مرز برای این که مردم نوار غزه بتوانند حداقل به مواد غذایی دست یابند خود دارای اهمیت فراوانی است.

سوریه به عنوان پایگاه و مأمن اصلی سران حماس و از جمله خالد مشعل دستخوش بحران جدی سیاسی ست و انتظار می رود که مردم به رغم وحشیگری ها و کشتارهای رژیم بشار اسد به مبارزات خود ادامه دهند. شورش و قیام در دیگر کشورهای منطقه از جمله تونس، مصر، لیبی یا حتی یمن و بحرین هر چند بدون وجود یک آلترناتیو و حتا تشکیلات انقلابی صورت گرفتند اما حاوی یک پیام برای گروه های اسلامگرا و از جمله حماس بودند و آن هم این که مردم این کشورها خواهان نان و آزادی اند بدون این که آن ها را در چارچوب استقرار رژیم های اسلامی ببینند. لذا حماس که با اتخاذ سیاست های ماجراجویانه موجب ایجاد فشارهای طاقت فرسا به ویژه بر مردمی شده است که در نوار غزه زندگی می کنند بیش از پیش زمین را زیر پای خود سست شده دید و تصمیم گرفت برای بقای خود هم که شده دست به تجدید نظر در دیدگاه هایش بزند و به سازش با تشکیلات خودگردان برسد. این سازش عملاً حماس را واداشته است که از "نابودی اسرائیل" چشم پوشی کند و به تشکیل یک دولت فلسطینی در چارچوب مرزهای پیش از جنگ شش روزه در سال

۱۹۶۷ تن در دهد. این سازش همچنین در زمانی رخ می دهد که قرار است در ماه سپتامبر آینده مجمع عمومی سازمان ملل متحد دولت فلسطین را در همین چارچوب به رسمیت بشناسد. شورای ملی فلسطین که در واقع قوه ی مقننه سازمان آزادیبخش فلسطین بود در ۱۵ نوامبر ۱۹۸۸ استقلال دولت فلسطین را اعلام کرد و سپس این دولت با بیانیه ای موسوم به بیانیه الجزایر اعلام موجودیت نمود. از آن پس ۹۴ کشور از ۱۹۲ کشور عضو سازمان ملل متحد، دولت فلسطین را به رسمیت شناختند و اکنون موضوع رسمیت یافتن دولت فلسطین قرار است در سپتامبر آینده در مجمع عمومی سازمان ملل متحد مطرح شود. حماس نمی خواهد بازیگر غیرفعال چنین امری باشد، البته اگر مجمع سازمان ملل در سپتامبر آینده به چنین امری رأی دهد.

عمق عقب نشینی حماس را می توان در گفتاری از خالد مشعل، رئیس دفتر سیاسی آن دید که در پاسخ به وال استریت جورنال گفته است که حماس هر چند حق مقاومت مسلحانه را برای خود محفوظ می داند اما از این پس این حق با هماهنگی با فتح و سایر گروه های فلسطینی یقیناً در چارچوب سازمان آزادیبخش فلسطین صورت خواهد گرفت. زمانی بود که حماس از حضور در سازمان آزادیبخش فلسطین امتناع می کرد، اما اکنون برای این که ایزوله نباشد نوای پیوستن به آن را هم ساز کرده است.

عامل دیگری که در نزدیکی گروه های فلسطینی نقش بازی کرد، اقدامات و گاهی اعتراضاتی بود که بیش تر توسط جوانان چه در کرانه باختری و چه در نوار غزه در ماه های اخیر سازمان داده شدند. خبر اعتراضات جوانان در غزه و رام الله کم تر منتشر شدند، اما در ماه های اخیر این اعتراضات صورت گرفتند و حتا مانیفست هایی در اعتراض به رهبران هر دو جناح در اینترنت منتشر و پخش شدند. جوانان کرانه باختری رود اردن و نوار غزه با الهام از قیام های مردم تونس و مصر و دیگر کشورهای عربی در ماه های اخیر دست به چنین اقداماتی زدند که پس از مدتی نتایجی نیز به بار آوردند.

از طرف دیگر شکست و ناکامی سیاست های فتح و رهبری آن، عامل مهمی در رویکرد محمود عباس برای توافق و آشتی با حماس بود. دولت اسرائیل و شخص نتانیاهو به شدت از توافقات حماس و فتح ابراز ناخشنودی کردند. این گروهی مانند حماس نیست، گروهی که خود اسرائیل در تقویتش برای تضعیف جنبش فلسطین در کلیت نقش فراوانی داشته است، این ابراز ناخشنودی از آن جایی می آید که اتفاقاً فتح با امضای قرارداد آشتی با حماس حساب خود را از دولت اسرائیل جدا کرد و به آن اعلام نمود که حاضر نیست که در هر صورتی به شرایط آن گردن بگذارد. اسرائیل فقط از آشتی حماس و فتح ناخرسند نیست، مجموعه ی تحولاتی که در کشورهای عرب منطقه صورت گرفته است به ویژه در مصر و تونس و حتا در سوریه به ضرر اسرائیل است و آن را با مشکلات تازه ای رو به رو کرده است.

به هر حال اسرائیل سال هاست که علیه حق مسلم مردم فلسطین برای داشتن کشوری مستقل به مرکزیت بیت المقدس، بازگشت پناهندگان و پایان

دادن به شهرک سازی در سرزمین هایشان مقاومت کرده است. دولت اسرائیل دولتی است که در چندین دهه گذشته دست به هر گونه ستمگری علیه مردم فلسطین زده است و آنان را از حقوق ابتدائی اشان محروم نموده است. بی جهت نیست که این حکومت نزدیک به ۶۰٪ از درآمد ناخالص داخلی اسرائیل را هزینه ی ارتش و زرادخانه های خود می کند و از این نظر در جهان بی نظیر است. گویی رژیم اسرائیل برای ابراز خشمش از تحولات منطقه و از تشکیل دولت مشترک فلسطینی روز یکشنبه ۱۵ مه دست به جنایت جدیدی زد و با آتش گشایی به روی مردم که در اعتراض به تشکیل دولت اسرائیل در سال ۱۹۴۸ در مرزهای لبنان و سوریه و سرزمین های فلسطینی تجمع کرده بودند دست کم دوازده تن را کشت. خبرگزاری ها گزارش دادند که در آتش باری وحشیانه ی ارتش اسرائیل صدها تن زخمی شدند.

زمینه های سازش و آشتی دو جناح اصلی متخاصم فلسطینی با تحولات منطقه هموار شد. در این سازش و آشتی حماس با پیش بینی نابودی خود از مواضع اصلی اش عقب نشینی کرد و فتح نیز حساب و کتابی را که با دولت اسرائیل باز کرده بود بر هم زد. روند تحولات منطقه و آشتی حماس و فتح در حال حاضر به ضرر اسرائیل و پیشبرد سیاست های ظالمانه اش علیه مردم فلسطین است.

تحولات اخیر در فلسطین با این امیدواری که نه تشکیل دولت موقت انتقالی و نه انتخابات آینده به تقویت نیروهای اسلامگرا، به ویژه حماس، بیانجامد در مجموع به نفع مردم فلسطین است. در این میان نه داد و قال افرادی مانند نتانیاهو علیه خطر تروریستی حماس و نه استقبال ریاکارانه ی صالحی، وزیر امور خارجه جمهوری اسلامی از آشتی ملی کسی را فریب خواهد داد، چرا که این هر دو عجالتاً بازندگان ماجرا هستند، هر دویی که در مقاطع مخالف گروه های ارتجاعی همچون حماس را تقویت کردند.

زنده باد
همبستگی
بین المللی
کارگران

سرنوشت زنان در جمهوری اسلامی

دهان به دهان می‌گردد.

و این است سرنوشت زنان در جمهوری اسلامی. جمهوری اسلامی اگر ضد زن ترین حکومت کنونی دنیا نباشد، بی‌شک یکی از آنان است. واقعیت غیرقابل انکار این است که وضعیت زنان در کشورهای فقیر و توسعه نیافته بسیار بدتر از وضعیت زنان در کشورهای توسعه یافته است به طوری که از بسیاری جهات می‌توان آن‌ها را غیرقابل قیاس دانست. اما از سوی دیگر در کشورهایی که دین و ساختارهای ماقبل سرمایه داری در زندگی و قدرت سیاسی نقش دارند، وضعیت زنان باز وخیم‌تر می‌شود.

نگاهی به وضع زنان در کشوری چون عربستان سعودی گویای این موضوع است. کشوری که یکی از ثروتمندترین کشورهاست، از بی‌حقوقی مطلق زنان رنج می‌برد. جامعه‌ای که ساختار قدرت سیاسی در آن بر ریشه‌های جوامع غیرمردن استوار است.

ایران نیز یکی دیگر از این کشورهاست که روزانه زنان بسیاری قربانی این بی‌حقوقی که از سویی متأثر از مناسبات اقتصادی - اجتماعی حاکم است و از سوی دیگر متأثر از حاکمیت دینی، می‌شوند.

در حالی زنان ایران از حق انتخاب نحوه پوشش به عنوان یکی از بدیهی‌ترین حقوق انسان محروم می‌باشند که در این کشور زنان در بسیاری از عرصه‌های علمی پیش‌تاز می‌باشند و دانشجویان دختر ۵۵ درصد دانشجویان حاضر در دانشگاه‌های دولتی را تشکیل می‌دهند (در کل دانشگاه‌های کشور آمار دانشجویان دختر ۵۰ درصد اعلام شده است)، موضوعی که تضاد عمیقی با تاریخچه و خصلت حجاب اجباری به عنوان نمادی از اسارت و بردگی زنان در برابر مردان دارد.

بر اساس آمارهای موجود در سال ۱۳۵۵ میزان اشتغال زنان در مناطق روستایی ۷۵۲ هزار نفر و در مناطق شهری ۴۶۰ هزار نفر بوده است. در سال ۷۰ اما این نسبت معکوس شده و تعداد زنان شاغل در مناطق شهری به ۷۵۲ هزار نفر رسید. هر چند که نسبت شاغلین زن در میان زنان ۱۰ ساله به بالا از ۱۰/۸ درصد در سال ۵۵ به ۶/۶ درصد در سال ۷۰ و ۷/۹ درصد در سال ۷۵ کاهش یافت، اما بر معدل سنی شاغلین افزوده شد. در سال ۵۵ بالاترین درصد اشتغال در میان زنان در بین گروه‌های سنی بین ۲۹ - ۲۵ سال بود اما این نسبت در سال ۷۰ به گروه سنی ۳۹ - ۳۵ سال افزایش یافت که نتیجه مستقیم رشد تحصیلات دانشگاهی در میان زنان و دیرتر وارد شدن آنان به بازار کار می‌باشد.

در سال ۷۵ تعداد ۴۵۶ هزار نفر از زنان به‌عنوان معلم، پرستار و یا کارمند شاغل بودند، کارگران صنعتی با ۲۸۴ هزار و کشاورزی و ماهیگیری با ۲۳۵ هزار در ردیف‌های بعدی قرار داشتند. بر اساس آمارهای فوق در این سال ۳۱/۵ درصد کارکنان دولت را زنان تشکیل می‌دادند.

زنان معلم به‌عنوان بزرگ‌ترین گروه از زنان شاغل در سال ۵۵ حدود ۱۰۳ هزار نفر بودند.

در سال ۷۰ این تعداد به ۲۷۱ هزار نفر افزایش یافت. بر اساس آخرین آمارها در سال ۸۹ تعداد زنان شاغل در آموزش و پرورش به ۵۴۰ هزار نفر رسیده است که از این تعداد ۱۱ هزار نفر سرپرست خانوار می‌باشند.

پرستاران زن دومین گروه بزرگ زنان شاغل می‌باشند. بر اساس آمار ۸۳ درصد پرستاران، زن هستند. کل پرستاران شاغل، تنها در بیمارستان‌های کشور ۱۵۰ هزار نفر برآورد شده است.

به گفته‌ی احمد نجابتیان، مدیرکل روابط عمومی سازمان نظام پرستاری، در سازمان نظام پرستاری با ۹۰ هزار عضو، مردان تنها ۲۰ درصد پرستاران سازمان فوق را تشکیل می‌دهند.

صنایع دستی از جمله فرش‌بافی از دیگر صنایعی است که زنان در آن نقش اصلی را ایفا می‌کنند. در سال‌های اخیر هم‌چنین بر حضور زنان در کارگاه‌های کوچک افزوده شده است.

آمارهای فوق که نشانگر نقش زنان در مشاغل گوناگون، تغییر نوع شغل و میزان تحصیلات آن‌ها در طول این سال‌ها است، بیانگر این موضوع می‌باشد که اکنون زنان هم‌نقشی بسیار مهم‌تر از گذشته در سازمان اجتماعی ایفا می‌کنند و هم به دلیل همین نقش بر میزان تحصیلات آن‌ها افزوده شده است. طبیعی‌ست که در چنین شرایطی، زنان خواستار حقوقی می‌شوند که ساختار سیاسی و حقوقی حاکم بر ایران هرگز آن‌ها را بر نمی‌تابد.

حق انتخاب پوشش یکی از آن‌هاست که دولت اسلامی به‌شدت در برابر آن موضع دارد و در واقع ایستگاه اصلی برای کوبیدن بر مهر نابرابری در جمهوری اسلامی است. قوانین قضایی و ازدواج از دیگر قوانینی هستند که به طور آشکار برابری حقوقی زن و مرد را نقص می‌کنند. قوانینی که در جوهر خود ترویج‌کننده نابرابری و خشونت علیه زنان بوده و جمهوری اسلامی با تبلیغ آن قوانین حتا در سریال‌های وقیحانه‌ی تلویزیونی، به نابرابری زن و مرد (که در درون خود ترویج خشونت علیه زنان را می‌پروراند) در تمامی اشکال آن دامن می‌زند.

هنگامی که مأموران انتظامی در کنار برادران بسیجی‌شان در چهارراه‌ها و میادین شهر به شکار زنان به بهانه‌ی بدحجابی می‌پردازند و آن‌ها را مورد تحقیر و آزار قرار می‌دهند، پیامی جز ضد زن بودن حاکمیت و صدور مجوز برای خشونت علیه زنان ندارد. وقتی قوانین قضایی به مرد این اجازه را می‌دهد تا زن خود را به بهانه‌ی داشتن سکس با مرد دیگری به قتل برساند و کمترین مجازات شامل حال او می‌شود، معنایی جز صدور مجوز قتل زنان ندارد.

همین مشکلات حقوقی، اجتماعی و فرهنگی است که حاکمیت با ترویج آن از طریق رسانه‌ها و به زبان‌های مختلف در تقویت و تثبیت جامعه مردسالار ایرانی می‌کوشد.

خودسوزی زنان یکی از نتایج این جامعه‌ی به‌شدت مردسالار است. ایران هم اکنون از نظر میزان خودسوزی زنان در رتبه سوم جهان قرار

دارد. تنها در استان ایلام سالانه ۴۳۰ زن دست به خودسوزی می‌زنند.

شفیعی از فعالان حقوق زنان در این رابطه می‌گوید: "یکی از این زنان می‌خواست از شوهرش طلاق بگیرد اما نمی‌توانست و شوهرش طلاقش نمی‌داد. یک روز سر زده به خانه می‌آید و شوهرش را با زن دیگری می‌بیند، در بحثی که با هم می‌کنند، زن روی خودش نفت می‌ریزد و خود را آتش می‌زند. شوهر تماشا می‌کند تا زن بسوزد، بچه چهار ساله شلنگ آب را روی مادر می‌گیرد که مادر را از سوختن نجات دهد، متأسفانه مادرش فوت می‌کند. این زن تحصیلات دانشگاهی داشته و شوهرش معتاد بوده است".

وی ادامه می‌دهد: "خواهر این زن نیز چندی بعد به دلیل افسردگی و شرایطی که داشت دست به خودسوزی می‌زند و این شرایطی است که زندگی برای این زنان فراهم کرده است".

بر بستر چنین اوضاع و احوالی است که سالانه بر تعداد زنان قربانی خشونت‌های خانگی افزوده می‌گردد. زنانی که به دلیل زن بودن مورد خشونت جسمی و روحی قرار گرفته تا با تحمل هر خشونتی در مغز آنان نقش ببندد که جنس دوم هستند.

بر اساس اعلام رئیس پلیس آگاهی نیروی انتظامی ایران، ۱۲ درصد قتل‌ها در ایران به بهانه‌ی سوءظن به زنان توسط شوهران شان اتفاق می‌افتد. بر اساس این آمار ۶۳ درصد قاتلان زنان ایرانی، از اقوام درجه یک آنان هستند. این در حالی است که بر اساس آمار قبلی نیروی انتظامی ۵۰ درصد این قتل‌ها توسط اقوام درجه یک بوده است. یک نمونه‌ی این جنایات، قتل مهسا ۲۴ ساله در تهران است. مهسا که پیش از آن مسعود نام داشته و به دلیل اختلالات جدی تغییر جنسیت داده بود، در آپارتمانی که در آن به صورت مجردی زندگی می‌کرد، در روز ۵ اردیبهشت توسط دو برادر خود به قتل می‌رسد.

در روزهای اخیر یکی دیگر از اخباری که توجه افکار عمومی را به خود جلب کرده موضوع قصاص پسری است که بر روی آمنة بهرامی اسید پاشیده و منجر به کور شدن آمنة گردیده است. بر اساس رای دادگاه قرار است پسر فوق از دو چشم کور شود و آمنة خود مجری قصاص خواهد بود! "چشم در برابر چشم!" درست است که آمنة از بسیاری چیزهایی که حق داشت توسط آن فرد شرور محروم شده است، اما اجرای قصاص و باز تولید خشونت، قربانیان باز هم بیشتری را می‌طلبد که در این میان زنان بیشترین قربانیان آن خواهند بود، زنانی هم چون زهرا بنی‌یعقوب، زهرا کاظمی و ترانه موسوی که زن بودن علت اصلی قتل‌شان در زندان‌ها توسط زندانبان بوده است. هدف رژیم از اجرای قصاص چه کور کردن چشم و چه اعدام زندانیانی هم‌چون شهلا جاهد و دلارام دارابی توسط اقوام قربانیان آن طرف ماجرا، تنها گسترش دامنه‌ی خشونت به جامعه است. گسترش خشونت دولتی به تمامی تارو پودهای جامعه! جامعه‌ای که برای رهایی از این وضعیت راهی جز سرنگونی همین دولت ندارد. معصومه‌ی عطایی یکی دیگر از قربانیان اسیدپاشی است که دلاورانه در دیدار با آمنة می‌گوید: "هرگز حاضر نیستم عمل قصاص را انجام دهم و دست به چنین خشونتی بزنم".

سرنوشت زنان در جمهوری اسلامی

مبارزه برای برابری حقوق زن و مرد با "چشم در برابر چشم" به دست نمی‌آید. تنها لغو قوانین نابرابر و برابری کامل زن و مرد در تمامی ابعاد حقوقی، سیاسی، اجتماعی و اقتصادی است که می‌تواند راه را بر تمامی اشکال خشونت و تحقیر زنان در جامعه ببندد.

امروز در دنیای زندگی می‌کنیم که روز به روز افکار عمومی جهان نسبت به خشونت علیه زنان حساس‌تر شده و مسایل زنان به ویژه از جنبه‌ی حقوقی آن بیش از گذشته پیگیری می‌شود. نمونه‌ی اخیر آن تصویب کنوانسیون مبارزه با خشونت علیه زنان در شورای اروپاست. شورایی که ترکیه همسایه‌ی ایران یکی از کشورهای امضاکننده‌ی آن است.

براساس این کنوانسیون که عنوان "چارچوب جامع برای محافظت از زنان در برابر همه نوع خشونت" را به خود گرفته است، کشورهای عضو موظف شدند تا هرگونه خشونت، از خشونت کلامی تا خشونت فیزیکی، تجاوز، قتل ناموسی، سقط جنین اجباری و ازدواج اجباری را در قانون کشور جرم نامیده و مجازات‌های لازم را برای متخلفان پیش‌بینی و تصویب کنند.

حال در یک چنین شرایطی جمهوری اسلامی هنوز بر طبل حجاب اجباری می‌کوبد و به‌تازگی امام جمعه کوردن تهران "خاتمی" پا را فراتر گذاشته و گفته است که کار فرهنگی برای پیش‌برد حجاب فایده‌ای نداشته و باید خون‌هایی به این منظور ریخته شود. او نمی‌تواند بفهمد که دوران این بازی‌ها به پایان خود رسیده و نمی‌توان عقربه‌ی زمان را به عقب برگرداند.

جنبش زنان ایران چندسالی است که حیات نوین خود را آغاز کرده است. در اعتراضات خیابانی سال ۸۸، زنان نقش برجسته‌ای داشته و خون‌های‌شان زینت‌بخش سنگ‌فرش‌های خیابان شد. به جرات می‌توان گفت که در هیچ مقطع تاریخی نقش زنان در مبارزه برای سرنگونی یک حاکمیت دیکتاتور در ایران تا این حد وسیع نبوده است. در مبارزه زنان ایران برای برابری

کامل زن و مرد اما خواست لغو حجاب اجباری به یکی از مبرم‌ترین خواست‌های جنبش زنان در این مقطع تبدیل شده است.

اگرچه از لحاظ نظری لغو حجاب اجباری تنها تحقق یکی از بدهی‌ترین حقوق زنان جامعه است، اما به دلیل اهمیتی که این موضوع در طول سالیان حاکمیت اسلامی و از همان فردای قیام پیدا کرد، حجاب اجباری به نماد تحقیر و سرکوب زنان تبدیل شده و شکست این نماد فردای پیروز زنان را که با شعار "برابری کامل زن و مرد در تمامی عرصه‌های سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و حقوقی" زینت یافته روشن‌تر می‌سازد.

دختران دشت!

دختران انتظار!

دختران امیدتنگ

در دشت بی‌کران،

....

اکنون کدام یک ز شما

بیدار می‌مانید

در بستر خشونت نومیدی

در بستر فشرده‌ی دل‌تنگی

در بستر تفکر پُر دردِ رازتان

تا یاد آن - که خشم و جسارت بود -

بدرخشاند

تا دیرگاه، شعله‌ی آتش را

در چشم بازتان؟

بین شما کدام

بگوئید!

بین شما کدام

صیقل می‌دهد

سلاح آبائی را

برای

روز

انتقام؟

پی‌نوشت:

۱ - خفاش شب لقب یکی دیگر از این جنایت‌کاران بود.

۲ - قطعه‌ی از شعر "زخم قلب آبائی" اثر شاملو

خلاصه‌ای از اطلاعیه‌های سازمان

در تاریخ شانزدهم اردیبهشت ۱۳۹۰، سازمان اطلاعیه‌ای با عنوان "به حمایت از زندانیان سیاسی برخیزیم" انتشار داد. در این اطلاعیه پس از اشاره به بحران سیاسی رژیم گفته شده است

"همزمان با گسترش و تعمیق بحران در درون حاکمیت، نیروهای امنیتی رژیم جنایتکار حاکم بر ایران، بر اقدامات سرکوبگرانه‌شان نیز شدت بیشتری بخشیده‌اند. دستگیری تعدادی از فعالان کارگری، بازداشت، اخراج و صدور احکام شتاب زده برای جمعی از فعالان جنبش دانشجویی و تفکیک جنسیتی در پاره‌ای از دانشگاه‌های ایران از جمله اقدامات سرکوبگرانه دستگاه‌های امنیتی و قضایی جمهوری اسلامی طی روزهای گذشته بوده است."

در ادامه اطلاعیه گفته می‌شود "در میان مجموعه اخبار منتشر شده در مورد تشدید اعمال فشار بر فعالان سیاسی-

اجتماعی، خبر انتقال ۱۵۰ زندانی زن از زندان گوهردشت، به زندان قرچک ورامین، بیشترین نگرانی‌ها را در میان جامعه و خانواده‌های زندانیان سیاسی ایجاد کرده است. طبق اخبار منتشر شده، شرایط زیستی و بهداشتی زندانیان در زندان قرچک ورامین، بسیار وخیم توصیف شده است. صدها زندانی زن را در یک سالن سرپوشیده بزرگ که فاقد هر گونه امکانات بهداشتی است، جای داده‌اند." اطلاعیه سپس می‌افزاید:

"مردم آزاده ایران، نیروهای سیاسی، فعالان جنبش‌های اجتماعی نگذاریم زندانیان دربند و خانواده‌هایشان تنها بمانند. رژیم جنایت‌کار حاکم بر ایران، برای برون رفت از بحران‌هایی که بدان گرفتار است، همواره زندانیان را قربانی کرده است. با گسترش حرکت‌های اعتراضی و به هر شکل دیگری که ممکن است، به یاری زندانیان سیاسی بشتابیم."

در پایان اطلاعیه، اقدامات جنایتکارانه جمهوری اسلامی محکوم گشته و سپس چنین آمده است "سازمان فدائیان (اقلیت)، همه نیروهای آزادی‌خواه، مترقی و توده‌های زحمتکش ایران را به گسترش مبارزه علیه جمهوری اسلامی جهت آزادی زندانیان سیاسی فرا می‌خواند.

سازمان فدائیان (اقلیت)، خواستار آزادی فوری و بی‌قید و شرط همه زندانیان سیاسی است.

ستم و تبعیض بر پایه جنسیت ملغا باید گردد

فراز و فرود جنبش اعتراضی معلمان

سال اخیر نشان می‌دهد که طرح مطالبات معلمان اگر با اتخاذ روش‌ها و اشکال مبارزاتی موثری مانند اعتصاب و تجمع اعتراضی، به ویژه اعتصاب سراسری همراه نشود و استمرار نیابد، دولت نیز توجهی به اینگونه مطالبات نمی‌کند و از پذیرش آن طفره می‌رود. بنابراین صدور بیانیه و طرح مطالبات و اعتراضات پراکنده برای تحقق این مطالبات، گاه حتی به بهای تلفات و هزینه زیاد، نتایج مورد انتظار معلمان را به بار نمی‌آورد.

نیمه اول دهه هشتاد، سرشار از اینگونه اعتصابات و اجتماعات اعتراضی معلمان است که در صورت استمرار البته می‌توانست به تحقق پاره‌ای از مطالبات آن‌ها منجر گردد. سال ۸۲ معلمان در ده‌ها مورد در شهرها و استان‌های مختلف کشور تجمعات اعتراضی برپا کردند و توانستند چهار اعتصاب بزرگ را در مقیاس سراسری سازمان دهند. در سال‌های بعد از آن به ویژه سال ۸۳ و ۸۵ و فروردین سال ۸۶ نیز به رغم سرکوب شدید و بازداشت گسترده و پی‌درپی فعالان تشکل‌های صنفی معلمان، علاوه بر اعتصابات سراسری معلمان، ده‌ها هزار تن از معلمان در شهرهای مختلف کشور، به ویژه در تهران دست به تجمعات پرشکوه اعتراضی زدند. با ورود ده‌ها هزار معلم زحمتکش به صحنه مبارزه در سال‌های اولیه دهه هشتاد، ده‌ها تشکل صنفی معلمان نیز در همین سال‌ها شکل می‌گیرند و به دنبال آن "شورای هماهنگی تشکل‌های صنفی فرهنگیان ایران" مرکب از چهل تشکل و کانون صنفی معلمان بوجود می‌آید. سازماندهی اعتصابات و مبارزات معلمان و بسیج توده معلمان در این سال‌ها نیز در اساس محصول تلاش و فعالیت همین تشکل‌هاست که توانسته‌اند پیوندها و ارتباط‌های نسبتاً تنگاتنگی با بخش‌هایی از توده معلمان برقرار سازند.

دولت جمهوری اسلامی که از رشد تشکل‌یابی در صفوف معلمان، تجمعات بزرگ و اعتصابات سراسری معلمان و ورود متشکل آن‌ها در مقیاس تمام کشور به صحنه مبارزه، شدیداً به وحشت افتاده بود، تلاش‌های مذبحخانه‌گوناگونی را برای ایجاد تفرقه در میان معلمان، تهی‌سازی تشکل‌های صنفی و مهمیز زدن بر آن‌ها در پیش گرفت و همزمان سرکوب بیرحمانه‌تر و خشن‌تر معلمان، فعالان جنبش اعتراضی معلمان و تشکل‌های آن‌ها را در دستور کار خویش قرار داد. سرکوب و ارباب و بازداشت معلمان و فعالان جنبش اعتراضی آنان که از

همان آغاز تحرکات و فعالیت‌های متشکل معلمان آغاز شده بود، در تابستان سال ۸۳ به یورش گسترده‌تری در مقیاس سراسر کشور تعمیم یافت. با روی کار آمدن احمدی‌نژاد فشار و سرکوب علیه معلمان و تشکل‌های صنفی آنان نیز بیش از پیش تشدید گردید. صدها تن از معلمان پیشرو، اعضا و فعالین کانون‌های صنفی معلمان در سراسر کشور، احضار و بازداشت و محاکمه شدند، احکامی مانند حبس، تعلیق، اخراج، تبعید و حتا اعدام گرفتند و یا مشمول بازخرید و بازنشستگی اجباری، تنزل رتبه شغلی، کسری حقوق، محرومیت از تدریس و امثال آن شدند. یورش وحشیانه رژیم و تشدید فشارهای سیاسی و اقتصادی علیه معلمان، تأثیرات مخربی بر جنبش اعتراضی معلمان، فعالیت و سمت و سوی تشکل‌های صنفی آنان برجای گذاشت. دستگاه امنیتی - جاسوسی رژیم با شناسایی و بازداشت گسترده فعالان تشکل‌های صنفی و دیگر اقدامات سرکوب‌گرانه خود، امکان گردهمایی‌ها و برگزاری جلسات عمومی معلمان چه در سطح بدنه و چه در مقیاس تشکل‌های معلمان را بسیار بسیار محدود و امکان هماهنگی، مشورت و تبادل نظر میان آنها را منتفی ساخت و تدریجاً ارتباط‌های برقرار شده میان این تشکل‌ها را قطع کرد. توده معلمان نیز از همان حدودی که پیش از آن می‌توانستند در تصمیمات و کنترل اعضاء رهبری این تشکل‌ها دخالت نموده و تأثیرگذار باشند، محروم شدند. ارتباط میان فعالان جنبش اعتراضی معلمان و تشکل‌های آنان نیز تا حدود زیادی از هم گسیخت.

برخی از وب‌سایت‌ها و امکانات اینترنتی و ارتباطی که در این دوره ایجاد شده بود نیز اندک اندک از میان رفت و بسیاری از تشکل‌های معلمان و فعالیت آن‌ها در اثر یورش‌های پی‌درپی رژیم قلع و قمع و متوقف گردید. فعالیت "شورای هماهنگی کانون‌های صنفی فرهنگیان ایران" که پیش از چهل تشکل و کانون و متجاوز از صد هزار معلم را به دور خود متشکل ساخته بود، به محاق ابهام فرو رفت. در تشکل‌ها و کانون‌های باقی مانده نیز مانند کانون صنفی معلمان ایران، در عمل بدنه معلمان از رهبری آن بیش از پیش جدا افتاد و تصمیم‌گیری‌های آن دیگر نمی‌توانست حتا در حدود گذشته، بازتاب دهنده واقعی و کامل نظرات و مطالبات معلمان باشد. فعالیت این تشکل نیز، حداکثر به فعالیت در سطح اعضای رهبری آن و صدور بیانیه محدود گردید. اتکاء به توده معلمان، بسیج و آوردن آن‌ها به

صحنه مبارزه تقریباً به کلی منتفی گردید. تحت تأثیر این شرایط سخت تحمیلی بر معلمان و تشکل‌های آنان، گرایش به راست درون این تشکل‌ها، از جمله کانون صنفی معلمان ایران که نقش مهمی در پیشبرد امور مربوط به سازماندهی مبارزات معلمان و ایجاد هماهنگی میان تشکل‌های مختلف را بر عهده داشت، مجال بروز بیشتری یافت. این گرایش که از همان آغاز شکل‌گیری کانون صنفی معلمان، تمام سعی‌اش این بود که فعالیت‌ها و مبارزات معلمان را صرفاً در چهارچوب‌های قانونی و چانه زنی با مسئولین دولتی و مجلس محدود و مقید سازد، تا بلکه الطاف و محبت‌های دولت را جلب و با آن وارد "تعامل" شود، آشکارتر از گذشته راه مماشات با دولت را در پیش گرفت. نتیجه چنین شرایط و رویکردی، ریزش توده معلمان از تشکل‌های صنفی، بی‌اعتمادی معلمان به این دسته از "رهبران"ی که بدون در نظر گرفتن خواست و نظر آن‌ها، اطلاعات و بیانیه می‌نوشتند، و در غلطیدن اینگونه تشکل‌ها به یک نوع سستی و بی‌رقمی و پاسیفیسیم بود. کار به آنجا کشید که کانون صنفی معلمان ایران، پس از فراخوان اعتصاب سراسری معلمان در بهمن سال ۸۷ و تحت فشار از پائین توده معلمان، با یک وعده تو خالی احمدی‌نژاد پیرامون اجرای قانون نظام هماهنگ پرداخت‌ها، این اعتصاب را به فوریت لغو کرد. توده معلمان البته به حرف رهبران سازشکار اعتنائی نکردند و بر خلاف سازش در بالا، دست به اعتصاب و تجمع زدند و به بهترین نحوی بیگانگی و بی‌ربطی سازش‌کارانی که سکان رهبری تشکل صنفی معلمان را در دست گرفته بودند، با خواست توده معلمان به اثبات رساندند و با عمل خویش آن‌ها را بیش از پیش رسوا و افشاء نمودند.

در سال ۸۸ نیز اگر چه به فراخوان همین کانون صنفی معلمان ایران به یک اعتراض عمومی سه روزه در اردیبهشت ماه، در بسیاری از شهرها، به ویژه شهرهای کردستان، معلمان دست به اعتصاب و اعتراض زدند، با این وجود نه فقط موقعیت این کانون و مبارزات معلمان به لحاظ کمی و کیفی به سطح پیشین بازنگشت، بلکه در سال‌های بعد از آن نیز مسیر معکوسی را پیمود. این روند تا آنجا ادامه یافت که تاکتیک مبارزاتی این تشکل در سال ۸۹، به اعتصاب غذای سراسری در روز معلم و تجمع بر سر قبر خانعلی و مطهری تنزل یافت. تاکتیک اعتصاب غذا آن هم در شرایطی که توده‌های مردم از جمله معلمان، اعتراضات توده‌ای وسیعی را از خرداد ۸۸ به بعد تجربه کرده بودند، کشاندن مبارزات معلمان به سطح صفر و زیر صفر بود! و

فراز و فرود جنبش اعتراضی معلمان

سرانجام در سال جاری (۹۰) وضعیت افتضاح آمیز، سیاست ها و مواضع سازشکارانه و راست روی کانون صنفی معلمان ایران کار را به آن جا کشاند که این کانون امسال به مناسبت روز معلم، به سبک و سیاق بیانیه های تشکیلات جاسوسی- دولتی خانه کارگر که به مناسبت هفته کارگر انتشار می دهد، بیانیه ای به مناسبت هفته معلم صادر نمود. بیانیه ای سرشار از بیهوده گویی و باسبک و ادبیات و مضمونی در همان حدود و چهارچوب. پیرامون مطالبات معلمان نیز، جز از زبان وزیر و نماینده مجلس، کلمه ای نگفت.

فعالیت " کانون صنفی معلمان تهران (طیف صنفی) " نیز عملاً به صدور یک بیانیه خشک و خالی و طرح مطالبات معلمان محدود و خلاصه شد.

نقص و کمبودها در کجاست و چه باید کرد؟

اگر چه سیر نزولی فعالیت تشکل های صنفی و محدود شدن تدریجی مبارزات معلمان از نیمه دوم دهه هشتاد به بعد را نمی توان انکار نمود، اما چنین روندی به معنای سکوت و پایان اعتراض ها و مبارزات معلمان نیست. متجاوز از یک میلیون معلم و فرهنگی، مانند میلیون ها تن از کارگران و سایر اقشار زحمتکش مردم ایران، به رغم آنکه تحت شدیدترین فشارهای فزاینده سیاسی و اقتصادی رژیم حاکم و دستگاه به شدت سرکوبگر امنیتی آن قرار داشته اند، اما همواره به عنوان یکی از محرومترین اقشار زحمتکش جامعه، نسبت به این شرایط تحمیلی معترض بوده اند و برای تغییر شرایط و وضعیت موجود، در اشکال و ابعاد گوناگونی دست به اعتراض و مبارزه زده اند. بدیهی ست که فعالان جنبش اعتراضی معلمان و تشکل های آنان، با شناسائی نقص و کمبودها و درس آموزی از تجارب مبارزات خویش به ویژه تجربه مبارزات پرفراز و نشیب معلمان در دهه هشتاد، می توانند عرصه نوینی را به روی مبارزات معلمان بگشایند.

اما تا آنجا که به تحلیل ما از این تشکل ها و بررسی فعالیت های مبارزاتی آن ها بر می گردد، صرف نظر از تلاش های گوناگون رژیم به ویژه عامل تشدید سرکوب و خفقان

که نقش بسیار مهم و بلاانکاری را در تحمیل محدودیت های گوناگون و سمت و سوی تشکل های صنفی معلمان ایفا کرده است، به نظر می رسد دو ضعف و کمبود اساسی تقریباً از همان آغاز شکل گیری تشکل های صنفی معلمان بر آن ها حاکم بود که در جریان عمل و سازماندهی مبارزه، خود را نمایان تر ساخت.

یکی از مهم ترین ضعف های تشکل های صنفی معلمان این بود که کنترل مستمر توده معلمان بر این تشکل ها و کسانی که به عنوان نماینده در رأس این تشکل ها به فعالیت می پرداختند وجود نداشت. گرچه بسیاری از این نمایندگان به خاطر فعالیت های خود بارها دستگیر و شکنجه شدند و به زندان افتادند و یا تبعید و اخراج و به اجبار باز خرید شده و هزینه زیادی پرداختند، اما در غیاب مداخله و مشارکت فعال و مستمر توده معلمان که می توانست ظرفیت مبارزه جویی و پی گیری خواست های معلمان توسط این تشکل ها را بالا ببرد و زیگزگ های دست اندرکاران این تشکل ها را کنترل و مهار نماید، بسیاری از این تشکل ها به ورطه پراکنده کاری، فعالیت های مجزا و گاه به اتخاذ مواضع و راست روی های دردناکی که ربطی به توده معلمان نداشت در غلطیدند. توده معلمان باید بتوانند با اعمال کنترل از پائین، بر نمایندگان خود نظارت داشته باشند و در صورت لزوم آن ها را برکنار و افراد دیگری را جایگزین آن ها سازند. این شیوه، به معلمان و تشکل آن ها کمک می کند که بتوانند در قبال سیاست ها و راه و روش های گاه پپیچیده ای که رژیم ارتجاعی حاکم برای درهم شکستن تلاش ها، مبارزات و اعتصابات معلمان اتخاذ می کند، تاکتیک ها و روش های مناسبی اتخاذ کنند و سیاست رژیم را خنثا یا آن را با شکست مواجه سازند.

نکته دیگر تلفیق کار علنی و مخفی ست. بدین معنا که اگر در وضعیت سیاسی مشخص و توازن قوای مشخص، شرایط مناسبی برای ایجاد و فعالیت تشکل های علنی و توده ای و تضمین ادامه کاری آن ها وجود ندارد و به عبارت دیگر احتمال دستگیری و بازداشت و قلع و قمع فعالان و تشکل های علنی بالاست، دیگر نباید تمام فعالیت ها را به فعالیت علنی اختصاص داد و همه فعالان جنبش اعتراضی معلمان را علنی و در معرض ضرب قرار داد. اعتصابات و اعتراضات توده ای را مادام که شرایط سیاسی مناسبی ایجاد نشده باشد اساساً از طریق تشکل ها و کمیته های مخفی در میان معلمان باید سازمان داد.

افزون بر این، در بیانیه ها، فراخوان ها و فعالیت های مبارزاتی معلمان در این دوره، به یک فاکتور بسیار مهم دیگر یعنی دانش آموزان و خانواده آن ها نیز توجه لازم مبذول نشد و از تلاش برای جلب حمایت آن ها از مبارزات خویش غفلت شد. فعالیت در این زمینه، جلب حمایت و پشتیبانی دانش آموزان و خانواده آن ها و کشاندن آن ها به مبارزه می توانست مبارزات، اعتصابات و اعتراضات معلمان را به سطوح بالاتری ارتقا دهد، درجه تأثیرگذاری این مبارزات بر کل جامعه و احتمال موفقیت آن را بالا ببرد.

از نیازهای دیگر جنبش اعتراضی معلمان، تلاش فعالان و معلمان پیشرو برای گره زدن فعالیت ها و اعتصابات خود، به مبارزات و اعتصابات کارگری ست. گرچه تلاش هایی در این زمینه انجام و گام هایی در این راستا برداشته شد، اما این تلاش ها و گام ها در حد نطفه های اولیه باقی مانده و مطلقاً ناکافی بوده است. معلمان در هر بیانیه و اطلاعیه خود، که باید از حدود صدور بیانیه فقط به مناسبت روز معلم فراتر رود، می توانند از کارگران، اعتصابات و مطالبات آن ها حمایت کنند و حمایت متقابل آن ها را نیز طلب کنند و از این طریق میان مبارزات خود و کارگران پیوند دو جانبه ای ایجاد نمایند.

معلمان پیشرو و فعالان جنبش اعتراضی معلمان، همانگونه که پیش از این نیز به آن اشاره شد، خود قادرند به نحو عینی تر و دقیق تری مبارزات و فعالیت خویش در ده سال گذشته را مورد تحلیل و بررسی قرار دهند و درس های مبارزات و فعالیت های گذشته را، چراغ راه آینده خویش سازند. صرف طرح مطالبات معلمان در بیانیه ها و فراخوان های سالانه ای که به مناسبت روز معلم صادر می شود، گرهی از مشکلات معلمان نگشوده است و نمی گشاید.

"اتحاد، اتحاد، فرهنگیان اتحاد!" و "اعتصاب، اعتصاب، معلم اعتصاب!" دو شعار اصلی توده معلمان در اعتصابات و اعتراضات نیمه اول دهه هشتاد معلمان بود. معلمان زحمتکش ایران با متشکل شدن در تشکل های خود و رویکرد مجدد برای عملی ساختن این خواست ها و شعارها و سازماندهی اعتصابات سراسری ست که می توانند راه را برای تحقق مطالبات خویش بگشایند و پذیرش آن را بر دولت ارتجاعی حاکم تحمیل کنند.

زیر نویس

۱- هفته نامه قلم معلم، در جریان اعتصاب بزرگ معلمان در اسفند سال ۸۲ توقیف شد.

رژیم جمهوری اسلامی را باید با یک اعتصاب عمومی سیاسی و قیام مسلحانه برانداخت

زندانی سیاسی آزاد باید گردد

در شرایطی کاملاً ضد انسانی روزهایشان را سر می‌کنند. تنها چهار سرویس بهداشتی برای ۶۰۰ زن زندانی وجود دارد. زندانیان، تمامی کارهای خود از قبیل لباس شستن، ظرف شستن و حمام کردن را می‌باید در همین سرویس‌ها انجام دهند؛ مضافاً اینکه در بیشتر ساعات روز، آب زندان نیز قطع است.

اخبار و گزارش‌های دیگری نیز، حاکی از آن است که زندانیان، توسط زندانبانان و نیروهای امنیتی به شدت مورد ضرب و شتم قرار گرفته‌اند. آنگونه که از گزارشات منتشره و نامه خانواده‌های زندانیان نقل شده است، مجموعه شرایط حاکم بر زندان قرچک ورامین تا حدودی مشابه زندان کهریزک است. با توجه به گزارشات و شرایط غیر انسانی حاکم بر زندان قرچک، به نظر می‌رسد کهریزک دیگری در حال تکوین است.

واقعیت این است که موضوع زندان قرچک، هرگز نمی‌تواند به صورت جزیره ای منفک از تشدید سیاست سرکوب رژیم در کلیت جامعه و نیز در مجموعه زندان‌های کشور باشد. همان‌گونه که زندان کهریزک نبود. همان‌گونه که اوین، قزلحصار، گوهردشت و ده‌ها زندان مخوف دیگر، چه در سال‌های دهه ۶۰ و چه هم‌اکنون، جدا از سیاست سرکوبگرانه جمهوری اسلامی در کلیت جامعه نبوده و نخواهد بود.

به یاد بیاوریم که همین دو ماه پیش با زندانیان قزلحصار چه کردند. در غروب روز سه‌شنبه ۲۴ اسفند، به هنگامی که در سراسر ایران شعار مرگ بر خامنه‌ای طنین انداز بود، ماموران حکومت اسلامی در زندان قزلحصار جنایت آفریدند.

در حمله‌ی زندان بانان و گارد زندان به زندانیان قزلحصار، متجاوز از صد و پنجاه تن کشته و مجروح شدند. با آشکار شدن عمق ماجرا، اخبار و گزارشات تکمیلی، از کشته شدن ۸۰ زندانی خبر دادند. آدمکشان جنایت‌کار جمهوری اسلامی با ادعای اینکه این زندانیان "مجرمان خطرناک" بودند، تلاش کردند تا عمق جنایت خود را کم‌رنگ کنند. گیریم که همه کشته شدگان قزلحصار، زندانیان غیر سیاسی و یا به گفته‌ی آدم‌کشان جمهوری اسلامی "مجرمان خطرناک" بودند. آیا در عمل چیزی تغییر می‌کند؟ مسلماً نه. نفس جنایت، جنایت است. کشتار زندانیان در هر شکل آن محکوم است. چه زندانی سیاسی باشند و چه زندانی غیر سیاسی. آنچه مهم است و می‌بایست بر روی آن متمرکز شد، نفس اعمال سرکوب و

کشتار زندانیان است که هم‌زمان با سرکوب و کشتار توده‌های مردم ایران مدام تشدید می‌گردد.

گزارشات منتشر شده در مورد زندان کارون اهواز، نمونه دیگری از شرایط طاقت فرسای حاکم بر زندان‌های جمهوری اسلامی ایران است.

تایستان در راه است و حاکمان اسلامی، در تدارک تشدید سرکوب علیه زنان کشور هستند. شرایط بر کارگران و زنان جامعه، هر روز تنگتر می‌شود. تضادهای درونی هیأت حاکمه به بالاترین سطح خود رسیده است. بحران اقتصادی بیش از هر زمان دیگر، گلوی رژیم را فشرده است. شرایط جهانی و منطقه‌ای به شدت علیه هیأت حاکمه ایران است. کارگران و توده‌های زحمتکش زیر فشار گرانی و تبعات ویرانگر حاصل از حذف سوبسیدها له شده‌اند. دانشجویان، پس از چند ماه سکوت دوباره به

صحنه آمده‌اند. در وضعیت کنونی، جنبش زنان و جنبش کارگری ایران، دو جنبش وسیع سیاسی و طبقاتی موجود هستند که هم‌اکنون در نبردگاه اصلی مبارزه علیه رژیم ارتجاعی حاکم بر ایران قرار دارند.

اعتراضات کارگری مدام در حال افزایش است. کارگران زیادی هم‌اکنون در زندان‌های جمهوری اسلامی زندانی و تحت فشار هستند. لذا، در شرایطی که بحران سیاسی-اقتصادی، تمام‌تار و بود جمهوری اسلامی را فرا گرفته و هر یک از ارگان‌های رژیم ساز خود را می‌زنند، زندانیان دربند، بیش از دیگر گروه‌های اجتماعی در معرض خطر سرکوب و کشتار حاکمان جمهوری اسلامی قرار دارند.

با توجه به مجموعه واقعیات موجود، به نظر می‌رسد سران جمهوری اسلامی پیش از آنکه در مقابل عمل انجام شده قرار گیرند، در حال چاره‌اندیشی شده‌اند. آنها تجربه کهریزک و هزینه سنگینی را که بابت علنی شدن جنایات صورت گرفته در کهریزک پرداختند، فراموش نکرده‌اند. جنایتکاران حاکم بر ایران با جمع‌آوری و انتقال زندانیان زن به سوله‌ای در قرچک ورامین، زندان‌های مرکز را محتملاً برای رویارویی با جنبش اعتراضی توده‌های کارگر و زحمتکش مردم ایران تدارک دیده‌اند.

در چنین شرایطی که رژیم ضد انسانی حاکم بر ایران، فشار و سرکوب بیشتری را روی زندان و زندانیان سازمان‌دهی کرده است، ضمن دفاع جدی از حقوق عموم زندانیان، با تمام توان باید برای آزادی کلیه زندانیان سیاسی تلاش و مبارزه نمود.

کمک‌های مالی

کانادا	
لاکومه	۵۰ دلار
صدای فدائی	۵۰ دلار
نرگس	۱۰ دلار
نفیسه ناصری	۱۰ دلار
دمکراسی شورائی ۱	۱۰۰ دلار
زنده باد سوسیالیسم	۲۵ دلار
احمد زبیرم	۲۵ دلار
حسن نیک‌داودی	۲۵ دلار
بهمن آژنگ	۲۰ دلار
کمال بهمنی	۲۰ دلار
فرهاد سلیمانی	۲۰ دلار
طوفان در راه است	۲۵ دلار
زنده باد اول ماه مه	۳۰ دلار

سوئیس

علی‌اکبر صفائی فراهانی	۳۰ فرانک
سیامک اسدیان (اسکندر)	۳۰ فرانک
امیر پرویز پویان	۳۰ فرانک
حمید اشرف	۵۰ فرانک
سعید سلطانیپور	۶۰ فرانک

ایران

احمد شاملو	۵۰۰۰ تومان
رفیق حمید مومنی	۵۰۰۰ تومان
رفیق بیژن جزئی	۱۰۰۰۰ تومان

هلند

رفیق کبیر صفائی فراهانی	۱۰۰ یورو
رادیو دمکراسی شورائی	۱۰ یورو

دانمارک

هوشنگ احمدی	۲۰۰ کرون
دکتر نریمسا	۲۰۰ کرون
پ.م.	۴۰۰ کرون
مهوش حاتمی	۵۰ یورو
مرضیه احمدی اسکونی	۵۰ یورو
عزت غروی	۵۰ یورو
زهره مدیر شانه‌چی	۵۰ یورو
میترابلبل‌صفت	۵۰ یورو
فاطمه غروی	۵۰ یورو
بدون کد	۲۳ یورو

آلمان

ایوب ملکی	۱۰ یورو
قصاب آزاد	۱۰ یورو
ناصر شادنژاد	۱۰ یورو
رشید حسنی	۱۰ یورو
رحیم حسنی	۱۰ یورو
بدون کد	۵۰ یورو
سام	۶۰ یورو

فرانسه

بهار آزادی	۵۰ یورو
------------	---------

فراز و فرود جنبش اعتراضی معلمان

بر شایسته سالاری و عدم تبعیض جنسیتی، عدم خصوصی سازی در آموزش و پرورش، رفع توقیف از هفته نامه قلم معلم^(۱)، تدوین و تألیف کتب درسی با توجه به علم روز و منطبق با استانداردهای جهانی، به رسمیت شناختن "شورای هماهنگی تشکل های صنفی فرهنگیان ایران"، احترام به حق قانونی و مسلم فعالیت صنفی تشکل ها توسط وزارت کشور، اجرای مدیریت انتخابی و قرار دادن شغل معلمی در زمره مشاغل سخت. علاوه بر این مطالبات و تأکید مشخص بر ضرورت تأمین معیشت و افزایش حقوق معلمان که لاقال در طی ده سال اخیر یکی از مطالبات اصلی معلمان بوده است، بیانیه خواستار دخالت و مشارکت معلمان در تصمیمگیری های کلان آموزش و پرورش شده و با تبریک روز معلم به معلمان و روز کارگر به کارگران، خواستار آزادی معلمان و کارگران زندانی شده است.

صرفنظر از این موضوع که برخی از مطالبات معلمان در طول تمام این سال ها پیوسته تکرار شده و برخی دیگر، بسته به شرایط به آن اضافه شده است، اما مجموعه این مطالبات، در کلیت خود بازتاب دهنده عمومی ترین خواست های صنفی و سیاسی معلمان در لحظه حاضر می باشد

که کانون صنفی معلمان تهران (طیف صنفی)، صرفاً به طرح آن ها در بیانیه خود اکتفا نموده است. به رغم تأکید بر این خواست های صنفی و سیاسی معلمان اما این تشکل ظاهراً از این موضوع غافل مانده است که طرح مطالبات معلمان، فقط بخشی از وظایف یک تشکل صنفی است و طرح خواستها هنوز به معنای تحقق آنها نیست. فرمول بندی و طرح مطالبات و تنظیم و صدور بیانیه به مناسبت روز معلم یک چیز است و برداشتن گام های عملی مؤثر برای تحقق آن ها چیز دیگر! برخی از تشکل های صنفی معلمان اگرچه بطور مکرر توانسته اند عمومی ترین مطالبات معلمان را فرموله و در آستانه روز معلم مکتوب آن را ارائه نمایند، اما از اتخاذ یک تاکتیک مبارزاتی مؤثر برای عملی ساختن این خواست ها و انجام بخش مهم تر وظایف خویش، لاقال در طی چهارپنج سال اخیر بازمانده اند. نفس تکرار مکرر بسیاری از مطالبات معلمان در این بیانیه ها و فراخوان های سالانه نیز به روشنی بیان گر آن است که با صدور بیانیه، نمی توان رژیم را به پذیرش خواست های معلمان و ادار ساخت!

تجربه مبارزات معلمان لاقال در طول ۱۰

در صفحه ۷

برای ارتباط با سازمان فدائیان (اقلیت) نامه های خود را به یکی از آدرس های زیر ارسال نمایید.

آلمان
K . A . R
Postfach 160531
60068 Frankfurt
Germany

دانمارک
I . S . F
P . B . 398
1500 Copenhagen V
Denmark

سوئیس
Sepehri
Postfach 410
4410 Liestal
Switzerland

هلند
Postbus 23135
1100 DP
Amsterdam Z.O
Holland

کانادا
K.Z
P.O.BOX 2488
Vancouver B.C
V6B 3W7 Canada

کمک های مالی خود را به شماره حساب بانکی زیر واریز و رسید آن را به همراه کد مورد نظر به یکی از آدرس های سازمان ارسال کنید.

شماره حساب:

Gironummer 2492097

نام صاحب حساب:

Stichting ICDR

IBAN:

NL08INGB0002492097

BIC: INGBNL2A

Amsterdam, Holland

شماره فکس سازمان فدائیان (اقلیت)

۰۰۴۴۸۴۵۲۸۰۲۱۹۹

نشانی ما بر روی اینترنت:

<http://www.fadaian-minority.org>

<http://50.6.221.179/>

پست الکترونیک E-Mail:

info@fadaian-minority.org

شماره های پیامگیر سازمان فدائیان (اقلیت):

0031649953423

در اروپا

00982184693922

در ایران- تهران

ای میل تماس با نشریه کار:

kar@fadaian-minority.org

KAR

Organization Of Fedaian (Minority)
No 597 May 2011



برنامه های رادیو دمکراسی شورایی در روزهای یکشنبه، سه شنبه، پنجشنبه و جمعه هر هفته پخش می شود.

پخش این برنامه ها هر روز از ساعت ۳۰ / ۸ شب به وقت ایران خواهد بود. تکرار آن در ساعت ۲۳ همان شب و نیز ۷ صبح و ۱۲ ظهر روز بعد می باشد. در روزهای شنبه، دوشنبه و چهارشنبه برنامه های روزهای قبل پخش خواهد شد. هم زمان می توانید از طریق:

سایت رادیو دمکراسی شورایی www.radioshora.org

برنامه های رادیو را دریافت کنید

برای دریافت برنامه های رادیو دمکراسی شورایی از مشخصات زیر استفاده کنید:

نام:	Radioshora
ماهواره:	Hotbird 6
زاویه آنتن	۱۳ درجه شرقی
Transponder	۱۵۷
فرکانس پخش:	۱۱۶۴۲۰۰ مگا هرتز
پولاریزاسیون:	افقی
FEC	۳ / ۴
Symbol rate	۲۷۵۰۰

مشخصات پخش ماهواره ای برنامه های رادیو دمکراسی شورایی را به خاطر بسپارید و به دیگران نیز بگویید.

شماره پیامگیر صدای
دمکراسی شورایی:
۰۰۳۳۹۵۴۹۱۶۷۸۹

سرنگون باد رژیم جمهوری اسلامی - برقرار باد حکومت شورایی